بررسی تطبیقی مقاومت دربرابر سلطهٔ مردانه در اشعار عالمتاج قائم‌مقامی و کنستانس دو سَلم

مریم شریف*[1]، شراره چاوشیان[2]

1. استادیار گروه زبان‌های خارجی، دانشگاه خوارزمی
2. استادیار گروه زبان فرانسه، دانشگاه الزهرا

دریافت: 1399/3/25 پذیرش: 1400/1/20

چکیده

هدف از این پژوهش بررسی تأثیر نظام‌های جنسیتی مردسالار بر مطالبات زنان در فرهنگ‌های گوناگون است. پرسش‌های پژوهش عبارت‌اند از: آیا سازوکار این نظام‌ها در جوامع متفاوت به‌گونه‌ای مشابه عمل می‌کند و منجر به نتایج یکسانی می‌شود؟ نکات اشتراک یا افتراق مطالبات زنان در راستای نیل به برابری مدنی و سیاسی با مردان در فرهنگ‌های مختلف کدام‌اند؟ بدین منظور با تکیه بر خوانشی موسّع از نظریهٔ فمینیستی، با توجه به نظریهٔ سلطهٔ مردانهٔ بوردیو و در چارچوب بایسته‌های ادبیات تطبیقی، نوشته‌های دو نویسندهٔ زن از دو فرهنگ ایرانی (عالمتاج قائم‌مقامی) و فرانسوی (کنستانس دو سَلم) انتخاب شدند. مطالعهٔ مضمونی آثار و اندیشه‌های ایشان در دو جامعهٔ درحال گذار (انقلاب مشروطه در ایران و انقلاب 1789 فرانسه) به روشی توصیفی‌تحلیلی و با اتکا به ابزار اسنادی‌کتابخانه‌ای حاکی از این است که سلطهٔ مردانه، فارغ از تفاوت‌های فرهنگی و خاستگاه‌های سیاسی و جغرافیایی، مطالبات مشترکی را در راستای رفع تبعیض از زنان در خانواده، نظام آموزش و نیز سیاست شکل داده است.

واژه‌های کلیدی: تشابهات ادبی، سلطهٔ مردانه، عالمتاج قائم‌مقامی، کنستانس دو سَلم، نقد فمینیستی.

فصلنامهٔ علمی- پژوهشی پژوهش‌های ادبیات تطبیقی
دورهٔ 9، شمارهٔ 1، بهار 1400، صص 81-104

* نویسندهٔ مسئول مقاله: E-mail: maryam.sharif@khu.ac.ir

[Downloaded from clrj.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23452366.1400.9.1.6.8]

1. مقدمه

در نظام‌های مردسالار که «مـردان را از طریـق حمایـت از نقـش‌هـای جنسـیتی سـنتی برتـری می‌بخشد» (تایسـن، 1387: 151)، زنـان فـارغ از خاسـتگاه جغرافیـایی و فرهنگـی‌شـان، بـا چالش‌های مشابهی مواجه‌اند. «در همه‌جا و در هر فرهنگ شناخته‌شده‌ای، زنان تا حدی نسـبت به مردان پست‌تر تلقی می‌شوند» (اورتنر، 1385: 71). بوردیو نیز در *سلطهٔ مردانه*[1] به جـدایی زنان از مردان و تأثیرات منفی آن اشاره می‌کند:

وجه اشتراک زنان، فارغ از جایگاه اجتماعی‌شان، جدا بودن از مردان به‌واسطهٔ یـک پـارامتر نمادین منفی است (مثل رنگ پوست برای سیاهان یـا هـر عامـل تبعـیض‌آمیـز دیگـری بـرای گروه‌های تحت تبعیض) و این مسئله بر هرآنچه که هستند و هر آنچه که انجام می‌دهنـد تـأثیر منفی می‌گذارد و نیز مبنای مجموعه‌ای نظام‌مند از تفاوت‌های همگـون مـی‌شـود (Bourdieu, 1998: 100).

بوردیو در این کتاب نتیجهٔ مطالعات خود دربارهٔ قوم کابیل را تحلیل می‌کند و آن‌هـا را بـه جوامع غربی تعمیم می‌دهد. فرودستی زنان و تبعیض‌های مشابهی که متحمل می‌شوند، واقعیتی جهان‌شمول را ترسیم می‌کند که عناصـری در ایـدئولوژی فرهنگـی، تمهیـدات نمـادین و نیـز ترتیبات ساختاری و اجتماعی در فرهنگ‌های گوناگون به آن چهره‌ای متنوع می‌بخشد.

به‌طریق اولی، مقاومت دربرابر سلطهٔ مردانه تجربهٔ مشـترک همـهٔ زنـانی اسـت کـه بـرای برخورداری از حقوق انسانی خود مبارزه کرده‌اند. در روند تحـول تـاریخی جوامـع، بازنمـایی تبعیض‌های جنسـی و جنسـیتی و اعتـراض زنـان بـه فرودسـت انگاشـته شدنشـان منجـر بـه شکل‌گیری جریان‌های مشابه سیاسی و اجتماعی می‌شود و بازتاب آن در ادبیات امکان مطالعـهٔ

[Downloaded from clrj.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23452366.1400.9.1.6.8]

تطبیقی از جنس بررسی تشابهات را فراهم می‌سازد. زن بودن (تعلق جنسی و جنسیتی) و نه کابیل یا غربی یا ایرانی بودن (تعلق جغرافیایی، سیاسی و فرهنگی) مبنای این تجربهٔ مشترک است. اینجاست که «قید تقابل فرهنگی برداشته می‌شود و سازوکار مقایسه جای خود را به ارتباط می‌دهد» (لطافتی و معظمی‌فراهانی، 1397: 26).

نظریات پساساختاگرایانهٔ فمینیستی به بررسی مؤنث‌نگری و نقد وضعی (نجم‌عراقی، صالح‌پور و موسوی، 1381)، رابطهٔ میان هویت جنسی و جنسیتی زنان و درون‌مایهٔ آثارشان و نیز این نکته که «نوشتار زنانه به پیدایش متون هم‌بسته و هم‌پیوند ادبی در فرهنگ‌های مختلف می‌انجامد» (سلیمی‌کوچی و شفیعی، 1393 : 59) پرداخته‌اند. این مقاله درصدد است تا نشان دهد امکان اطلاق برنهادهٔ نوشتار زنانه به طیف گسترده‌ای از آثار زن‌نوشت در فرهنگ‌های مختلف ناشی از تشابه سازوکار نظام‌های مردسالار است و تلاش می‌کند تا این فرضیه را اثبات کند که تفاوت‌های همگون مورد نظر بوردیو نه‌تنها منجر به زیبایی‌شناسی مشترک زنان به‌عنوان خرده‌فرهنگ می‌شود، بلکه مبنای مطالبات و اعتراضات مشترک نیز هست. گروه سلطه‌شونده در تلاش برای عدم بازتولید نظام سلطه از نقطه‌نظری مشترک، سلطه‌گر را به‌چالش می‌کشد.

بدین منظور، تفاوت‌های انواع نظریه‌ها، اعم از لیبرال، مارکسیست، رادیکال، سوسیالیست یا پسامدرن، به‌مثابهٔ «پاسخ‌های جزئی و مقطعی» کنار گذاشته شده تا فصل مشترکشان که همانا پایان دادن به سلطهٔ نظام‌مند مردان بر زنان است، مدنظر قرار گیرد (تانگ، 1387: 16)؛ چراکه «نظریهٔ فمینیستی یک هدف فراگیر دارد که عبارت است از شناختن، توضیح دادن و به‌چالش کشیدن سلطهٔ [مردانه] به‌منظور کمک به پایان یافتن آن» (منسبریج، مولراوکین و کیملیکا، 1378: 10).

[Downloaded from clrj.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23452366.1400.9.1.6.8]

پس از بررسی پیشینهٔ تحقیق درخصوص این دو شاعر و سپس معرفی آن‌ها با تأکید بر همگونی جایگاهشان در تاریخ سیاسی و اجتماعی دو کشور، شباهت مضمونی آثارشان، با هدف مشترک اصلاح نظام سلطه، تحلیل شده تا نشان داده شود که چگونه تجربهٔ تاریخی مشترک زنان منجر به شباهت آثار ادبی آن‌ها می‌شود.

1ـ1. پیشینهٔ تحقیق

عالمتاج (ژاله) قائم‌مقامی از دههٔ هشتاد شمسی مورد توجه دانشگاهیان قرار گرفته است. در پرتال علوم انسانی، سه مقالهٔ علمی‌پژوهشی و دو مقالهٔ فرهنگی دربارهٔ قائم‌مقامی ثبت شده و در پرتال ایرانداک نیز، هشت پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد به وی اختصاص یافته‌است. به‌طور مشخص یک مقاله به مطالعهٔ تطبیقی قائم‌مقامی و امیلی دیکنسون پرداخته و اثرپذیری احتمالی قائم‌مقامی از دیکنسون را بررسیده است.

سَلم نیز از دههٔ هشتاد میلادی موضوع تحقیقات دانشگاهی در فرانسه و دانشگاه‌های انگلوساکسون قرار گرفته است. جدیدترین مقالهٔ چاپ‌شده به زبان فرانسه درمورد این نویسنده[2] منبع‌شناسی مفصّلی را دراختیار پژوهشگران می‌گذارد. تا به حال هیچ‌گونه تحقیق تطبیقی درمورد سلم و قائم‌مقامی صورت نگرفته است.

سایر تحقیقات در این زمینه، هرچند اهدافی متمایز دارند، در اثبات فرضیهٔ تحقیق حاضر نقش مؤثری ایفا می‌کنند. از آن میان، ابراهیم سلیمی‌کوچی و سمانه شفیعی (1393) در مقاله‌ای باعنوان «خوانش تطبیقی دو رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم و دفترچه ممنوع براساس نظریهٔ مؤنث‌نگری در نوشتار زنانه» با هدف اثبات نظریهٔ مؤنث‌نگری در نوشتار، تشابهات بنیادی مضمونی در آثار دو نویسنده را، علی‌رغم تفاوت خاستگاه‌های جغرافیایی و

[Downloaded from clrj.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23452366.1400.9.1.6.8]

فرهنگی‌شان، بررسی کرده‌اند. فهرست تشابهات استخراج‌شده در مقالهٔ «بررسی تطبیقی و تحلیلی جایگاه و نقش زن در مقام مادر و همسر در رمان معاصر ایران و سنگال» از سوادو لی و دیگران (1397) نیز بر رابطهٔ میان هویت جنسی و تشابه عناصر داستانی صحه می‌گذارد.

2. بحث و بررسی

2ـ1. دو شاعر زن در طوفان انقلاب

انقلاب مشروطه در ایران (1285ش/ 1906م) و انقلاب کبیر فرانسه (1789م/ 1168ش) باوجود بیش از یک قرن فاصله، شباهت‌های تاریخی، اجتماعی و اقتصادی زیادی دارند. در دیدگاه کلان، انقلاب‌ها در روند تکامل جوامع بشری در برخی حوزه‌ها کارکرد واحد و هدف مشترکی پیدا می‌کنند. «درخصوص شباهت اقدامات و مطالبات زنان ایرانی در دورهٔ مشروطه با برخی مطالبات زنان در کشورهایی همچون فرانسه» باغداردلگشا (1397: 126) به موارد متعددی اشاره می‌کند؛ ازجمله تعلق طبقاتی مشابه، محرومیت و محدودیت‌های اجتماعی متناظر با توجه به ساختار مردمدار جوامع، تلاش جهت برابری آموزشی و اعتراض به تبعیض در حوزهٔ حقوق خصوصی. بدین ترتیب، مقایسهٔ این دو نویسنده، علی‌رغم فاصلهٔ زمانی، جغرافیایی و فرهنگی، دشوار نمی‌نماید.

کنستانس دو سَلم[3] (1767ــ1845م) در یکی از شهرستان‌های فرانسه (نانت) و در خانواده‌ای مرفه به‌دنیا آمد و زیر نظر پدرش که خود شاعر بود، آموزش دید. او در ژانرهای مختلف، از نمایش‌نامه، رمان و مقاله تا مرثیهٔ دانشمندان هم‌عصر، قلم زده است؛ اما بیش و پیش از هرچیز خود را شاعر می‌دانست و نیمی از آثارش را به نظم سروده است. پس از اولین ازدواجش در سال 1789م، هم‌زمان با انقلاب فرانسه، به پاریس نقل‌مکان کرد و به‌واسطهٔ

[Downloaded from clrj.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23452366.1400.9.1.6.8]

تعلقات طبقاتی و صنفی همسر جراحش، با نویسندگان زمان خود مراودات گسترده‌ای یافت. این ازدواج پس از ده سال به طلاق انجامید و سَلم در سال 1803م با اشراف‌زاده‌ای از اهالی راین آلمان ازدواج کرد. شهرت او نخست مدیون نمایش‌نامهٔ *سافو* (1794م) با بیش از صد اجرا در پاریس و سپس شعر بلندی باعنوان *خطابه‌ای به زنان* (1797م) است. سَلم در این شعر به تبعیض علیه زنان اعتراض و برای ایشان حق آموزش و نیز نویسندگی را مطالبه می‌کند. این خطابه یکی از متون پیش‌گام فمینیسم پس از انقلاب فرانسه به‌شمار می‌آید و به مدد همین شعر است که سَلم در دههٔ هشتاد قرن بیستم در محافل دانشگاهی اهمیت می‌یابد.

عالمتاج قائم‌مقامی (1262-1325) در فراهان چشم به جهان گشود. او که نبیرهٔ قائم‌مقام فراهانی، وزیر و ادیب قاجار بود، در خانواده‌ای اهل ادب و سیاست به‌دنیا آمد. همچون سایر دختران این طبقهٔ اجتماعی، از موهبت آموزش (نسبی) بهره‌مند شد و فارسی، عربی، منطق، حکمت و حتی نجوم نیز آموخت. پانزده‌ساله بود که به‌علت مشکلات مالی پدر، خانواده به تهران کوچ کرد و نیز به همین دلیل، قائم‌مقامی به عقد فرد نظامی چهل‌وچندساله درآمد. این وصلت به‌دلیل شاعرپیشگی زن جوان و روحیهٔ نظامی مرد دیری نپایید و تلخی آن با مرگ زودهنگام پدر و مادر دوچندان شد. فرزندش، پژمان بختیاری (1279ـ1353، شاعر، محقق و مترجم) خردسال بود که عالمتاج به خانهٔ پدری، نزد تنها برادر بازمانده بازگشت. برخلاف سَلم، قائم‌مقامی شاعری‌اش را از همه پنهان می‌داشت. پژمان بختیاری که خود از شعرای سرشناس پایبند به عروض سنتی است، گاه از نظرات مادر درخصوص اشعارش شگفت‌زده می‌شد؛ اما تا روزی که به‌صورت اتفاقی رباعیاتی از او را مشاهده نکرد، از طبع شاعرانهٔ مادر

[Downloaded from clrj.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23452366.1400.9.1.6.8]

خبر نداشت. دیوان قائم‌مقامی بیست سال پس از مرگش، به‌وسیلهٔ پسرش که اشعار را از لابه‌لای دفترها و کتاب‌ها و دست‌نوشته‌های مادر پیدا کرده بود، به‌چاپ رسید.

2ـ2. رابطهٔ متقابل نظام سلطه و مطالبات زنان

موضوع اصلی اشعار ژاله که «شاعر درون خود و رنج‌ها و ناکامی‌های خود بود» (قائم‌مقامی، 1345: 15)، مصائب زن بودن در جامعهٔ ایرانی است. مطالعات انجام‌شده دربارهٔ او نیز بیشتر به همین جنبه از آثارش پرداخته‌اند. در مجموعهٔ چهارجلدی آثار سَلم نیز بخشی از آثارش که به‌طور خاص به مطالبات در حوزهٔ حقوق زنان مربوط می‌شد، توجه جامعهٔ دانشگاهی را به خود جلب کرد. اما نباید محتوای آثار این دو شاعر زن را به اعتراض علیه نابرابری جنسیتی و مطالبه‌گری در حوزهٔ حقوق زنان تقلیل داد. کنایه به سیاست‌های مملکت‌سوز قاجار (همان، 32)، عشق به‌مثابهٔ مفهومی ذهنی (همان، 29)، مرگ و فلسفهٔ زندگی (همان، 10) از دیگر مضامین آثار قائم‌مقامی است. سَلم نیز موضوعاتی همچون انقلاب 1789، دوران ترور روبسپیر، فتوحات ناپلئون، سانسور، حسادت‌ها و نزاع‌های ادیبان یا نقد مکتب رمانتیسم را دستمایهٔ آثار منظومش قرار داده؛ اما در پژوهش‌های دانشگاهی کمتر دربارهٔ آن‌ها تحقیق شده است. با این حال، در مقاله حاضر بررسی مجدد مضامین مربوط به حوزهٔ حقوق زنان در چارچوب بایسته‌های ادبیات تطبیقی به‌منظور ارزیابی تأثیر نظام سلطهٔ مردانه بر مطالبات و اعتراضات زنان صورت گرفته است.

2ـ2ـ1. اعتراض به برتر شمردن جنس مرد

تساوی دو جنس زن و مرد نخستین موضوع مورد اشارهٔ هر دو نویسنده است؛ هرچند روش استدلال هرکدام متفاوت است. درحالی که سَلم به گفتمان فیزیولوژیک و فلسفی عصر خِرد ارجاع می‌دهد، قائم‌مقامی در تاریخ اسلام به‌دنبال برهان می‌گردد.

[Downloaded from clrj.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23452366.1400.9.1.6.8]

سَلم به طبیعت رجوع می‌کند: «گرچه طبیعت ز آدمی دو جنس بافت/ قالبشان را دو تا، خمیرشان یکی ساخت./ مسیرشان، یکی نظم و خطا و بی‌خبری بود؛/ پیشنهاد و رأی و عمل ازآنِ هردوشان بود؛/ عهده و تکلیف بین آن دو برابر، اصل دائمی، تعادلی سراسر» (6 :1842)[4]. جوهر (خمیر) دو جنس یکی است و تفاوت تنها در شکل و عرض است. توانایی‌های ذاتی، نارسایی‌ها، مسئولیت و تعهدات همگی بین دو جنس مشترک است. بدین ترتیب، پیش‌فرض روابط بین دو جنس تساوی در آفرینش (طبیعت) و برابری در عرصهٔ حیات جمعی است.

اما پس از انقلاب 1789، حیات سیاسی فرانسه برمبنای تفاوت فیزیولوژیک دو جنس شکل می‌گیرد. گفتمان پزشکی (کابانیس[5] و روسل[6]) با بررسی و تحلیل آناتومی دو جنس بشر، طبیعت زن را، به‌دلیل تفاوت‌های انکارناپذیرش، خاص‌تر و ضعیف‌تر از مرد می‌شمارد و تنها دلیل وجودی ایشان را تولید نسل معرفی می‌کند. فلاسفهٔ عصر خِرد و درپی ایشان انقلابیونِ 1789 گفتمان علمی را به ایدئولوژی سیاسی تبدیل کردند. بدین ترتیب، نقش شهروندان دو جنس در جامعه متفاوت معرفی شد:

جنس زن و نقش او از ساده‌ترین نوع غایت‌گرایی تبعیت می‌کند. همان‌طور که فیزیکِ [بدن] بر اخلاق و کالبد بر رفتار تأثیر می‌گذارد، سیاست بر اجتماع و اجتماع بر رفتار تأثیری عمیق دارد. «کارکرد» تولیدمثل و «نقش» زن رابطه‌ای متقابل دارند. استدلال برپایهٔ رابطهٔ میان طبیعت و جامعه و نیز میان ساختار فیزیکی بدن و اخلاق اجتماعی مرکز ثقل گفتمان جایگاه زن در جامعهٔ پساانقلابی است (Fraisse, 1995 : 159).

بر این اساس، خوشبختی زنان در گرو عشق به کانون خانواده است و جست‌وجوی هرچه جز این، خلاف طبیعت و به‌خطر انداختن خانواده و درنتیجه جامعه محسوب می‌شود. روسو

[Downloaded from clrj.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23452366.1400.9.1.6.8]

می‌نویسد: «زن اصولاً برای خوشایند مرد آفریده شده است. اذعان می‌کنم که این مسئله نه قانون عشق، که قانون طبیعت است» (2009: 516). سرنوشت زنی که به نقش خود در چارچوب خانه و خانواده تن ندهد (ماری آنتوانت یا اولمپ دو گوژ[7]) در اوج انقلاب فرانسه سپرده شدن به تیغ گیوتین است. تأکید سَلم بر «تساوی طبیعی» دو جنس ریشه در این پیش‌زمینهٔ پزشکی ـ فلسفی دارد.

مبنای استدلال قائم‌مقامی نیز ارجاع به اصل آفرینش است: «در دکان آفرینش جنس ما و اوست یکسان/ عمر ما طی می‌شود در کیسه‌ای دربسته اما» (1345 : 13). او نه‌تنها برابری، که برتری جنس خود را طلب می‌کند: «از تو گر برتر نباشد جنس زن، مانند توست/ گو خلاف رأی مغرور تو باشد، رأی من» (همان، 87). در جامعه‌ای که به حکم قانون، زنان همچون مجانین و محجورین از حق رأی محروم هستند، شاعر با اعتماد به نفس از حق داشتن رأی و عقیده می‌گوید و حق مخالفت با مرد را برای خود به‌رسمیت می‌شناسد. با این حال، ارجاع به گفتمان مذهبی حاکم بر جامعه را برای اقناع مخاطب مفیدتر می‌داند: «گر محمد بود، جنت را به زیر پای زن/ هشت و با این گفته، مقداری ز جنس مرد کاست// گر پیمبر بود زن را هم‌طراز مرد گفت/ وی بسا حق‌ها که او را داد و اکنون زیر پاست» (همان، 26).

2ـ2ـ2. مطالبهٔ حق آموزش

آموزش کلید حل مشکلات زنان است. سَلم از ایشان دعوت می‌کند تا به تحصیل دانش بپردازند تا به ابزاری مجهز شوند که قرن‌هاست مردان از آن برخوردارند و اسباب قدرت ایشان را فراهم آورده: «آری کسب دانش بر نیکبختی شرطی‌ست ضروری/ گرت کسب‌وکار ممکن نشد، توانمند آیی در داوری؛/ ذهن، والا نخواهد شد جز با روشن شدن،/ عاقبت بر نادانی بباید

[Downloaded from clrj.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23452366.1400.9.1.6.8]

اشک ریختن» (11 :1842). مطالبهٔ حق خوشبختی از گذر کسب دانش به دو نزاع تاریخی نیز اشاره می‌کند. از یک سو «خوشبختی»، به‌مثابهٔ حقی سیاسی برای آحاد جامعه، یکی از کلیدواژه‌های انقلاب 1789 است و این سخن سن ژو[8] که «خوشبختی بداعتی است در فرانسهٔ امروز» یکی از مهم‌ترین شعارهای آن محسوب می‌شود. اما همین گفتمان انقلابی خوشبختی زن را در فرزندآوری جست‌وجو می‌کند: «فیزیولوژی زن مانند روان‌شناسی او، هر دو از نظریهٔ غایت‌نگری و تعصب‌های ناخودآگاهی تأثیر پذیرفته‌اند که براساس آن‌ها، زن نمی‌تواند خوشبخت باشد مگر با تابعیت از آنچه ویژگی‌های جنسی‌اش به‌صورت قطعی برایش رقم زده‌اند» (Hoffmann, 1995: 165). از سوی دیگر زنان متهم به نقصان قوهٔ خرد هستند. ایشان از قدرت شناخت شهودی و حسی برخوردارند؛ اما نیروی تعقل ازآنِ مردان است: «وقت آن است که آرامش به دل‌هامان بخشند:/ حرفهٔ علم و هنر در به روی ما گشوده‌اند؛/ جرئت کنیم و پا در آن نِهیم./ کسی می‌تواند حق آموختن را از آن که حسش قوی‌ست بستاند؟» (11 :1842). اگر تا به حال، «حس کردن» تنها راه ارتباط مجاز برای زنان بوده، سَلم خواهان دسترسی آنان به «آموختن» است.

نزاع بر سر قدرت تعقل زنان در تمامی سنت‌های مردسالار ریشه‌دار است. روسو می‌نویسد: «قدرت تعقل زن یک قدرت کاربردی است که راه رسیدن به هدفی مشخص و معیّن را به‌خوبی پیدا می‌کند؛ اما توان تعریف و یافتن خود این هدف را ندارد» (492 :2009). ناصرخسرو نیز می‌گوید: «زنان چو ناقصان عقل و دین‌اند/ چرا مردان ره آنان گزینند» که به‌ظاهر تلمیح اشتباهی است به خطبهٔ هشتاد *نهج‌البلاغه* که زنان را «نواقص‌العقول» و «نواقص‌الایمان» معرفی کرده است؛ و البته این خطبه باید در ظرف زمانی خود، پس از واقعهٔ

[Downloaded from clrj.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23452366.1400.9.1.6.8]

جمل، تفسیر شود. مولانا نیز در *مثنوی* درباب پیوند زن و مرد می‌سراید: «آسمان مـرد و زمـین زن در خرد/ هرچه آن انداخت، این می‌پرورد»؛ بدین معنا که زن مظهر زایش و آفرینش اسـت، اما در این روند نقش منفعلانه‌ای دارد. بدین ترتیب، می‌توان نفی استقلال فکری زنان را از این بیت برداشت کرد. در دوران مشروطه نیز همین گفتمان بازتولید می‌شود. در مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی دوم، جلسهٔ 280، مورخ 8 شعبان 1329ق از قـول حسـن مـدرس آمـده است: «برهان این است که امروز ما هرچه تأمل می‌کنیم مـی‌بینـیم خداونـد قابلیـت در ایـن‌هـا [زنان] قرار نداده است که لیاقت حق انتخاب را داشته باشـند. مستضـعفین و مستضـعفات [در قانون انتخابات دیوانگان و مجانین آمده است] و آن‌ها [زنان] از آن زمره‌انـد کـه عقـول آن‌هـا استعداد ندارد و گذشته از اینکه درحقیقت نسوان در مذهب اسـلام مـا در تحـت قیومـت‌انـد: الرجال قوامون علی النسا» (به نقل از باغداردلگشا، 1397: 112).

قائم‌مقامی نیز با لحنی اعتراض‌آمیز و روشنگرانه به بی‌سوادی زنان اشـاره مـی‌کنـد: «لیـک ضعف روح و نقص فکر و فقد اعتماد/ ساخت موجودی زما کش بیش از آن در خورد نیست» (1345: 4). به‌عقیدهٔ او، باید میان انتظارات از از زنان و امکاناتِ دراختیار ایشان تناسب وجود داشته باشد. قائم‌مقامی کمتر به ضعف آموزش زنان اشارهٔ مستقیم کرده و دربرابر بـه‌تنـاوب بـه انتقاد از ابزار بیهودهٔ فریب و خرافه پرداخته که گویا تنها ملجأ زنان درمقابـل مـردان و جامعـه است: «نیرنگ و رنگ و جنبل و جادو سلاح ماست/ لیک آن سلاح نیز چنان قلعه‌گیـر نیسـت» (همان، 52). «کیست زن؟ بازیچهٔ امیال بی‌پروای مـرد/ لاجـرم سـرمایه‌اش جـز حسـن و جـز نیرنگ نیست» (همان، 29). با این حال، نادر بودن ارجاع به آموزش زنان در اشعار قائم‌مقـامی عجیب به‌نظر می‌رسد؛ خصوصاً که از بدو پیروزی جنبش مشروطه و تشکیل مجلـس شـورای

[Downloaded from clrj.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23452366.1400.9.1.6.8]

ملی، زنان از طریق نامه‌نگاری با نمایندگان مجلس و چـاپ عریضـه و مقالـه در روزنامـه‌هـای گوناگون «حق تحصیل [...] و اجـازهٔ ایجـاد مـدارس بـرای نسـوان را بـه اصـلی‌تـرین مطالبـهٔ اجتماعی [خود] در دورهٔ مشروطه بدل [کردند]» (باغداردلگشا، 1397: 66ـ67). برای مثال در همان روز توشیح قانون اساسی، نامه‌ای در صحن مجلس خوانده شد که از سوی زنی خطـاب به سید محمد طباطبایی نوشته شده بود.

> در این نامه که در شمارهٔ ششم روزنامهٔ مجلس منتشر شد، نویسنده با طرح ایـن اسـتدلال که ایران به‌دلیل عدم آموزش زنان از ترقی اقتصادی و اجتماعی خـود بازمانـده، وضـعیت کشور را با ژاپن مقایسه می‌کند و علت پیشرفت آن را توجهی می‌داند که به تعلیم و تربیت زنان شده است (میرهادی، 1393: 98).

2ـ2ـ3. هم‌بستگی زنان

خطاب قرار دادن زنان به‌عنوان گروه اجتماعی با چالش‌های مشابه و دعوت ایشان به کنشگری و هم‌بستگی خواهروار، اندیشهٔ هر دو شاعررا با نظریه‌های فمینیستی مدرن هم‌شانه می‌سازد.

> اهمیت این موضوع از این جهت است که در بررسی مبانی اجتماعی خیـزش زنـان، لفـظ خواهری به‌معنای اتحاد و هم‌بستگی جنس مؤنث، احترام به زنان در جایگاه زن و حمایت زنان از همهٔ هم‌جنسان است که باعث وحدت بیشـتر آنـان نیـز مـی‌شـود (باغداردلگشـا، 1397: 94).

سَلم زنان را به‌عنوان گروه اجتماعی خطاب قرار می‌دهد. او در ابتدای هر بنـد از *خطابـه‌ای به زنـان* با لحنی حماسی ایشان را ندا می‌دهد: «ای زنان! از برای شماست کـه چـنگم را کـوک

[Downloaded from clrj.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23452366.1400.9.1.6.8]

می‌کنم،/ ای زنان! از برای شماست که در هذیان تب‌آلودم،/ صدایم را آخر رها می‌سازم تا احساسم کند عیان/ از رسمی خودپسندانه و تلاش‌های بی‌حاصل آن» (5 :1842).

هرچند ارجاع به چنگ، ساز آپولون، خدای موسیقی و شعر (و البته جنگ و نیز پزشکی) در سنت نئوکلاسیک قرن هجدهم جای می‌گیرد و با افق انتظار مخاطب فرانسوی این دوره همخوانی دارد، ادعای مالکیت آن از سوی زن تأکید دیگری است بر این نکته که زنان نیز قادر به سرودن شعر هستند. گفتنی است که شعر در سنت ادبی فرانسه متعالی‌ترین عرصهٔ آفرینش ادبی به‌شمار می‌آمده و زنان ممنوع از ورود به آن بوده‌اند (اشاره به عادت خودپسندانه اما محکوم به شکست در کلام سَلم). ارجاع به چنگ نخست تصویر شاعر مذکر را که ریشه در ناخودآگاه مخاطب دارد، مخدوش می‌کند تا در سه بیت بعد، پیروزمندانه آزادسازی صدای محبوس زن را صلا دهد. سَلم گاه به‌طور خاص شاعران زن را خطاب قرار می‌دهد: «ای زنان که از شوق شعر همچون من در آتش‌اید/ تا کجا میل و اشتیاق طبیعی‌تان را می‌کشید» (:1842 19).

قائم‌مقامی نیز بارها زنان را خطاب قرار می‌دهد و گاه آن‌ها را به تلاش و مبارزه دعوت می‌کند و در قامت کنشگر مدرن ظاهر می‌شود: «دست‌وپایی، همتی، شوری، قیامی، کوششی/ شهر هستی، جان من، جز عرصهٔ ناورد نیست// آخر ای زن، جنبشی کن، تا ببیند عالمی/ کان چه ما را هست، هم زان بیشتر در مرد نیست» (1345: 5). گاه آیندگان را صلا می‌دهد و با اعتقاد به روند رو به پیشرفت تاریخ و تکامل ناگزیر جوامع بشری به آن‌ها ندا می‌دهد که آینده ناگزیر بهتر از حال خواهد بود: «روزگار شما نیامدگان/ به امید خدای خوش‌تر باد!» (همان، 96). گاه ایشان را به همراهی و همدلی می‌خواند و معتقد است بهبودی اوضاع زنان تنها با

[Downloaded from clrj.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23452366.1400.9.1.6.8]

همت خودشان امکان‌پذیر خواهد بود، نه با بازتولید ساختارهای ذهنی مردسالار. ساختارهایی که در عادت‌وارهٔ جامعه جا خوش کرده، جزو سرمایهٔ نمادین آن شده و نظام سلطه را مشروعیت بخشیده است: «گهت خانه گویند و گه بچه‌ها/ که ننگ است نام تو بر سروران// پس ای خواهر! ای دختر! ای هم‌نشین/ تو را خود بس این بندهای گران // [...] چو نام زنان را فراموش کرد،/ در این سرزمین، داور داوران،// تو باری، به زشتی‌ش نامی مکن/ که دختر بود حامی دختران// حمایتگر خواهر خویش گرد/ مشو یار مردان بدگوهران» (1345: 34).

2ـ2ـ4. ازدواج اجباری

شاید تجربهٔ زناشویی کمابیش مشابه (ازدواج اجباری، طلاق، دغدغهٔ فرزند و محدودیت‌های مالی) باعث شده تا هر دو نویسنده به‌دفعات به موضوع زناشویی بپردازند. طولانی‌ترین اپیتر[9] سَلم مشتمل است بر پنج نامهٔ منظوم خطاب به دختری که تصمیم به ازدواج دارد. شاعر نهاد ازدواج را با توجه به قوانین و عرف حاکم بر جامعه به‌چالش می‌کشد و تلاش می‌کند تا به دختر دربارهٔ انتخاب درست همسر آینده‌اش پند دهد تا فرجام تصمیمش را بسنجد: «در این سدهٔ مالامال از انحراف و خطا،/ آنچه که شایسته است دست نیاید تو را،/ پیش از آنکه به پرستیدن مردت مجبور شوی،/ پیش از آنکه ایمانت را برای ابد در این راه گذاری،/ آیا عمیقاً به فردایت اندیشیده‌ای،/ افسون و پریشانی این پیوند را سنجیده‌ای؟» (174 :1842).

نخستین اِپیتر در سال 1800م نوشته شده است. یک سال از کودتای ناپلئون گذشته و او برای استحکام پایه‌های حکومت تازه‌تأسیس خود از دستاوردهای انقلاب 1789، ازجمله در حوزهٔ حقوق زنان و آزادی بیان، عقب‌نشینی کرده است. یک سال نیزاز واقعهٔ طلاق نویسنده گذشته و تلخ‌کامی ازدواج نخستین بی‌شک بر احساس و اندیشهٔ شاعر مؤثر بوده است. محیط

[Downloaded from clrj.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23452366.1400.9.1.6.8]

پیرامونی سرشار از «انحراف و خطا» (اشاره به اوضاع سیاسی) سدی است دربرابر انتخاب درست همسر و ازدواج پیمانی «ابدی» است که زن را «مجبور» به بندگی مرد می‌کند. به هر حال، سوفی (مخاطب نامه‌ها) تصمیمش را گرفته است: «پس بدین ترتیب از کسانی که تو را به‌دنیا آوردند دور می‌شوی،/ و در آغوش مردی همسر و سرورت را می‌جویی./ با ایثار همه‌چیز ازجمله آزادی‌ات،/ این‌گونه دین خود ادا می‌کنی به جامعه‌ات؟/ نه، نمی‌توان سرزنش کرد این میل مشروع تو را:/ عشق بدون پیمان زناشویی، جرم است از منظر تقوا» (Ibid., 172).

ازدواج با سه مشخصهٔ فقدان، بردگی و جنبهٔ عمومی آن تعریف می‌شود. ابتدا باید خانهٔ «والدین» را ترک کرد و فقدان آنان را تاب آورد؛ آن‌گاه «سرور» بودن همسر و «ایثار آزادی» ازدواج را به بردگی تعبیر می‌کنند و نهایتاً «ادای دین» به جامعه بار عاطفی و شخصی ازدواج را کاملاً به فراموشی می‌سپارد. به این ترتیب، ازدواج پایهٔ خانواده و هستهٔ اصلی جامعه به‌شمار می‌آید و نه راهی برای شادکامی زوجین. واژگان حقوقی همچون عقد ازدواج، مشروعیت و جرم نیز جنبهٔ عمومی ازدواج را دربرابر جنبهٔ خصوصی آن تقویت می‌کنند. با چنین مقدمه‌ای است که سَلم تلاش می‌کند انتخاب بهتری را برای سوفی امکان‌پذیر کند. تحت تأثیر قوانین انقلاب فرانسه که رضایت طرفین را شرط ازدواج تعیین کردند، پیش‌فرض نویسنده «انتخاب آزاد زوج» و رضایت سوفی است: «لایق هر سرنوشت شادکامانه‌ای که باشی،/ عاقبت تو تنها وابسته به انتخابی‌ست که داشتی./ انتخاب توست که شادی روزگارانت را رقم می‌زند،/ به رود زندگی‌ات شتاب می‌دهد یا آن را آرام می‌کند» (Ibid., 173).

در صحت این پیش‌فرض البته می‌توان شک کرد؛ زیرا هرچند مادهٔ 146 قانون مدنی 1804 نیز مقرر کرده باشد که «رضایت شرط لازم هر قرارداد ازدواجی است»، ازدواج‌های

[Downloaded from clrj.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23452366.1400.9.1.6.8]

مصلحتی همچنان یکی از معضلات جامعهٔ فرانسه در قرن نوزدهم بوده است و به همین دلیل یکی از موضوعات مورد علاقهٔ نویسندگان فرانسوی در طول این قرن. هر دو رمان مادام دواستال، یعنی *دلفین*[10] (1802) و *کوُرین*[11] (1807)، سرگذشت زوج‌های مختلفی را روایت می‌کنند که به دلایل بعضاً مالی ازدواج کرده و تقریباً همگی شکست خورده‌اند. اِما، شخصیت اصلی رمان *مادام بوواری*، (1857) گوستاو فلوبر و همچنین آنا کارنینا، شخصیت رمان تولستوی به همین نام، (1877) نمونه‌های دیگری از زنانی هستند که با منطق و مصلحت، تن به ازدواج‌های قراردادی داده‌اند.[12]

مسئلهٔ انتخاب زوج مورد توجه قائم‌مقامی نیز بوده است. او به نص خطبهٔ عقد اشاره می‌کند که صراحتاً متکی بر قبول زوجین است: «گرچه در ظاهر رضای ماست سامان‌بخش کار/ لیک لب‌های بله‌گو بر دهان مادر است» (1345: 70). شاعر آشکارا از پدر و مادرش ایراد می‌گیرد که به‌دلیل مصلحتی جز عاطفه، او را مجبور به ازدواج کردند: «وصلتم، وصلت سیاسی بود/ وین سیاست ز مام و اب دارم» (همان، 82) و به مادر درگذشته‌اش نهیب می‌زند که «چه می‌شد آخر ای مادر، اگر شوهر نمی‌کردم؟» (همان، 6).

باوجود این، او هرگز در محدودهٔ رنج‌های شخصی خود محصور نمی‌ماند و با تیزبینی پیش‌گامانه‌ای، به مسئلهٔ خشونت خانگی و تجاوز مشروع و قانونی می‌پردازد: «ازدواج شرعی اندر عهد کفراندوز ما/ چیست دانی؟ حرامی با حلال آمیخته// [...] ازدواج شرعی است این یا زنایی شرع‌رنگ؟/ نی، غلط گفتم، نکاحی با نکال آمیخته» (همان، 12). او به کودک‌همسری، به‌عنوان عرف حاکم بر جامعه، اعتراض می‌کند و بلوغ جسمی و عقلی را پیش‌شرط ازدواج می‌داند: «شرط تزویج ار بود نُه‌سالگی در دین ما/ هم بلوغ جسمی و عقلی دو شرط دیگر است// دختر نُه‌ساله شوهر را چه می‌داند که چیست/ کی عروسک‌باز را جامهٔ عروسی درخور

[Downloaded from clrj.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23452366.1400.9.1.6.8]

است» (همان، 70). او در اشعارش به چندهمسری نیز اشاره کرده است: «آیت 'مثنی ثـلاث' ار هست 'و ان خفتم' ز پی/ آیت 'لن تستطیعوا' نیز فرمان خداست// آیت مثنی ثلاث ار جزئی از حق‌های توست/ آیت لن تستطیعوا نیز از حق‌های ماست// رو بدین فرمان نظر کـن تـا بـدانی کان جواز/ تابع امری محال است ار تو را عقل و دهاست» (همان، 26).[13] ارجاع به قرآن برای توجیه مطالبات، خصوصاً وقتی مسئله نزد عوام مبنای شرعی دارد، محکم‌تـرین و موجـه‌تـرین شیوهٔ استدلال‌آوری است.

برتری و اعتدال اندیشهٔ قائم‌مقامی که معمولاً با کلام بسیار تندوتیزی از شوهرش یاد می‌کند، جایی رخ می‌نماید که زن و مرد را با هم قربانی سازوکار معیوب نظام سلطه معرفی می‌کند: «کج‌نواتر مرد از زن، بی‌وفاتر زن ز مرد/ این بد، آن بدتر، وبال اندر وبال آمیخته// ور یکی زان هر دو نیک افتاد کاین خود نادر است/ خاک ناپاکی‌ست با آب زلال آمیخته» (همان، 12). بوردیو نیز در *سلطهٔ مردانه* زن و مرد را با هم تحت سیطره و ظلم نظام اجتماعی مردمدار معرفی می‌کند و معتقد است:

> هرچند روند اجتماعی شدن زنان منجر به فرودستی، سکوت و تسلیم ایشان دربرابر نظام سلطه می‌شود، مردان نیز محصور و به‌شکل مزورانه‌ای قربانی همین نظام هستند. امتیازات مردانه دامی است که بهای آن استرس و تنش مداوم برای مرد است که هر لحظه مجبور به اثبات مردانگی خودش است (56-55 :1998).

2ـ2ـ5. عشق و همفکری لازمهٔ همسری و مادری

سَلم و قائم‌مقامی مخالف ازدواج نیستند؛ اما همفکری، هم‌صحبتی و به‌ویژه عشق را شرط لازم ازدواج می‌دانند. اگر سَلم زیبایی عشق و اندیشه را در کنار هم طلب می‌کنـد، قـائم‌مقـامی نیـز تمـام عمـر حسـرت عشـق را در دل مـی‌پرورانـد؛ احساسـی کـه در ازدواج بـا فـرد نظـامیِ تازه‌ازجنگ‌آمده هرگز تجربه نمی‌کند: «من عاشق عشق بودم افسوس/ بی‌عشق، حیات مـن تبـه شد» (1345: 85).

[Downloaded from clrj.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23452366.1400.9.1.6.8]

آرمان سَلم دوستی در رابطهٔ زناشویی است: «دوست داری در وجود آن که همسرش هستی،/ حامی‌ای فداکار بیابی و امنیتِ دوستی./ برادری بخشنده که خواهر اویی،/ محبوبی مهربان و عاقل که همسر اویی» (172 :1842). او شرط لازم موفقیت زوج را تعامل فکری همراه با تعامل عاطفی می‌داند: «حال ببینیم آن مرد که روح والایش،/ می‌جوید تفاهم در همراه زندگی‌اش./ این دو را ببینیم هریک درحال افزودنِ/ زیبایی اندیشیدن به زیباییِ عشق ورزیدن./ میان خانواده آن مردی خوشبخت است/ که شاهد رشد فرزندانش در هنراست» (Ibid., 16). قائم‌مقامی مرد را متهم می‌کند که دنبال «روی نکو»ست؛ در حالی که او «خوی نکو» (1345: 90) می‌جوید: «یکی شوی فاضل گزینم که با او/ جهان را دو روزی به شادی گذارم// ز شعر و ز تاریخ و عرفان و هیأت/ سخن‌ها بگویم، نکت‌ها شمارم// به تهذیب اخلاق فرزندکان، من/ دل خود پرستاروش برگمارم» (همان، 83).

«مقاومت مادرانه»، تأکید بر نقش مادری، نحوهٔ استدلال دیگری است که قائم‌مقامی و اصولاً همهٔ زنانی که درپی کسب حقوق برابر با مردان‌اند، از آن استفاده می‌کنند. بدین ترتیب، توجیه حق برخورداری از آموزش لزوم پرورش کودکان است که آینده را می‌سازند و تربیت اولیه‌شان برعهدهٔ مادران است. سَلم نیز دقیقاً نقش مادری زنان را در سپهر خصوصی دستاویز نیاز ایشان به آموزش قرار می‌دهد: «برای هدایت کودکی کم‌رو،/ باید هم راهنما بود هم الگو؟/ به سایه خواهند سپرد مردان پرگوی پرادعا،/ که روشن شدن چشم ما به دانش و نور/ سبب روشن شدن چشم کودک است به نور؟» (14 :1842).

بدین ترتیب، چه درپی انقلاب 1789 و طی قرن نوزدهم در فرانسه و چه در دورهٔ مشروطه در ایران، تأکید بر نقش مادری زنان باعث شد «مادری» به یک نهاد تبدیل شود.

[Downloaded from clrj.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23452366.1400.9.1.6.8]

هرچند اولین نتیجهٔ این امر تقلیل زنان به طبیعت و تحدیدشان در حصار سپهر خصوصی است، مردان با چنین استدلالی نمی‌توانستند مخالفت کنند. بدین ترتیب، زنان درون نظام سلطه و با استفاده از قوانین آن تلاش می‌کنند به حقوقی دست یابند که منجر به تحول همین نظام می‌شود. روزنامهٔ *مجلس* به‌صراحت آموزش زنان را منحصر می‌کند به «امور اطفال، خانه‌داری، حفظ ناموس و علومی که راجع به اخلاق و معاش خانواده باشد» و آن‌ها را از سپهر عمومی می‌راند: «در امور خاصه رجال ازقبیل علوم پلیتیکی و امور سیاسی فعلاً مداخلهٔ ایشان اقتضا ندارد» (میرهادی، 1393: 98). قید «فعلاً» به‌خوبی روند تحول حقوق زنان را نشان می‌دهد. حق آموزش، در هر حوزه‌ای، رخنه‌ای است در نظام سلطه که «فعلاً» ناچیز می‌نماید و تمام امید قائم‌مقامی نیز به نسل‌های آینده است که این رخنه را فراخ‌تر خواهند کرد.

6ـ2ـ2. طلاق: تجربه‌ای مشترک

هر دو شاعر به دشواری‌های طلاق، سرنوشت کودکان و نیز جایگاه زن مطلقه در جامعه اشاره می‌کنند. سَلم باوجود یادآوری قانونی بودن طلاق، قاضی را محرم اسرار حوزهٔ خصوصی خود نمی‌داند و از اینکه مجبور است شکستش را نزد او «اعتراف» کند، ابراز شرمساری می‌کند: «در قوانین پناهی برای خود جستن خواهی کرد،/ تنها بر آستان دادرس رفتن خواهی کرد،/ بی‌پرده نزد بیگانه‌ای بازگو خواهی کرد/ شوربختی بیست‌ساله‌ای را که هنوز مورد ظن است،/ اسرار خانوادهٔ خود را فاش خواهی کرد،/ از پسرت چشم‌پوشی و دخترت را مطالبه خواهی کرد؟» (1842: 214).

«شوربختی مورد ظن» ناظر به مرد بودن مقام قضایی است که به استدلال زن وقعی نخواهد نهاد. سرنوشت کودکان پس از جدایی والدین اقدام به طلاق را سخت‌تر و فشار مذموم بودن

[Downloaded from clrj.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23452366.1400.9.1.6.8]

آن را سنگین‌تر می‌کند. توجه قائم‌مقامی نیز به این نکته معطوف است: «شوی و زن از هم جدا گشتند و طفلی بی‌گناه/ ماند بی‌کس‌تر ز مـن، وا حسـرتا، ای آینـه» (1345: 60). پـیش‌گـامی اندیشهٔ قائم‌مقامی توجه به بار مسئولیت والدین در فرزندآوری اسـت. بـا بـارداری فرزنـد دوم (درعین نارضایتی از زندگی)، علی‌رغم نبودِ راه‌های پیشرفتهٔ جلوگیری از بارداری مـی‌نویسـد: «ما جنایت‌پیشگان مسئول ایجاد توایم/ ای جهان‌نادیده‌طفل، ای بی‌گنه‌فرزنـد مـن// تـا بـه کـی گویم چرا شد چند شد چون شد چه شد؟/ آسمان را خنده می‌آید به چون‌وچند مـن» (1345: 16).

فارغ از دشواری‌های قضایی طلاق و غم فرزند، جایگاه زن مطلقـه در جامعـه نیـز چنـدان خوشایند نیست: «کاش سرنوشت با آرزوهایت سازگار می‌شد،/ یک سال با گریه، با دادگاه‌های پیاپی سر شد،/ با سرخوردگی، درگیری و جلسات دهشتناک./ کاش از زنجیر بدبافتش رهایـت می‌کرد افلاک./ زن بی‌شوهر، بیوهٔ دربند،/ چه جایگاهی در جامعه بـه تـو مـی‌دهنـد؟» (1842: 214). سَلم از رفتار دیگر زنان و مردان، آشنایان و غریبگان، شـکایت مـی‌کنـد و دوری‌جـویی زنان را هم‌پایهٔ وقاحت مردان می‌شمارد؛ همان‌طور که قائم‌مقامی از رفتار همسـایهٔ خـود ابـراز نارضایتی می‌کند: «شش سال فزون است که همسایهٔ مایی/ از من چه کژی دیده‌ای، ای مـردک بی‌مخ؟// آلوده‌خیالی تو و صد شُکر که ما را/ پاک است دل و دامن و پاکیزه بـود رخ» (1345: 101). او نیز از دوری‌گزینی زنان آشنا گله می‌کند که گویا نگران رابطهٔ احتمالی شوهران خـود و زن مطلقه یا بیوه هستند و با طنزی تلخ می‌پرسد که چرا باید بازهم دنبال دردسر باشد: «آخر آن زن که به صد شعبده از شوی برید/ بار دیگـر سـر آن دخمسـه‌گـویی دارد؟» (همـان، 56). بدین ترتیب، طلاق برای همهٔ زنان بحران تلقـی مـی‌شـود و ایـن مسـئله محـدود بـه جوامـع

[Downloaded from clrj.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23452366.1400.9.1.6.8]

جهان‌سوم و زنانِ دارای جایگاه فروتر از نظر فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی نمی‌شود (سوادو لی و دیگران: 1397: 9).

3. نتیجه

در مقالهٔ حاضر کوشیدیم تا نشان دهیم مطالبات مشابه قائم‌مقامی و سَلم در سازوکار متناظر سلطهٔ مردانه در فرهنگ‌های مختلف ریشه دارد. حق برخورداری از آموزش، حق انتخاب در ازدواج، آرمان همدلی و همفکری در زناشویی، دشواری‌های طلاق و اهمیت نقش مادری، مضامین مشترک بین دو نویسندهٔ ایرانی و فرانسوی است. تشابهات اندیشه و دغدغه‌های این دو حاکی از آن است که وقتی زنان، فارغ از فرهنگ، ملیت و سرعت روند تکامل جوامعشان، دست به اعتراض علیه سلطهٔ مردانه می‌زنند، چون در یک نظام سلطه و تحت یک فرایند جنسیتی هویت گرفته و اجتماعی شده‌اند، مطالباتشان همسان می‌شود؛ هرچند نحوهٔ استدلالشان شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارد. گفتمان فلسفی و پزشکی در فرانسهٔ قرن هجدهم همان کارکردی را دارد که گفتمان مذهبی در ایران عصر مشروطه. درواقع سلطهٔ مردانه که متکی بر تفاوت‌های زیست‌شناختی است، فارغ از خاستگاه جغرافیایی و سیاسی و فرهنگی، مطالبات واحدی را نزد حامیان برابری اجتماعی و حقوقی دامن می‌زند. زنان، به‌عنوان گروه فرودست، بعضاً کوشیده‌اند تا با عمل در چارچوب قوانین نظام سلطه، پایه‌های آن را نقد و متحول کنند و بدین ترتیب، میان هویت جنسی و جنسیتی زنان و مطالبات و درونمایه‌های آثارشان رابطهٔ مستقیم وجود دارد.

[Downloaded from clrj.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23452366.1400.9.1.6.8]

پی‌نوشت‌ها

1. این کتاب هنوز ترجمه نشده و ترجمه‌ها از نویسندگان است.

2. Maryam Sharif, "Écriture-Dévoilement ou la méthodologie historique au service de la littérature: *Mes soixante ans* de constance de Salm", *Çédille Revista de Studios Franceses*, No. 17, printemps 2020, pp. 348-370.

3. نام پدری نویسنده Constance de Théis و نام او پس از ازدواج اول Constance Pipelet و پس از ازدواج دوم Constance de Salm است. شهرت اولیهٔ او به‌دلیل دو اثری ست که با نام ***Pipelet*** به‌چاپ رسید. ما از نامی استفاده می‌کنیم که بر روی آخرین مجموعه‌آثار چاپ شدهٔ او در سال 1842 قید شده است.

4. ترجمهٔ اشعار سَلم از نویسندگان است. در ادامه از ذکر این مطلب خودداری می‌شود.

5. Pierre Cabanis (1757-1808)

6. Pierre Roussel (1742-1802)

7. Olympe de Gouges (1748_1793) نویسندهٔ فرانسوی و فعال حقوق زنان. *بیانیهٔ حقوق زن و شهروند زن* از آثار مهم اوست که در اعتراض به نادیده گرفتن حقوق زنان پس از انقلاب 1789 و نقد بیانیهٔ حقوق بشر نگاشته شده است.

8. Saint-Just (1767-1794)

9. اِپیتر در لغت به‌معنای نامه است و در شعر فرانسه عبارت است از خطابه‌ای منظوم که در قرن هجدهم مضمون علمی و فلسفی به خود می‌گیرد.

10. Delphine

11. Corinne

12. در ادبیات معاصر نیز این پیمان به‌شکل اجباری آن، درونمایهٔ بسیاری از رمان‌های متأخر بوده است: *اصلاً رویت را برنگردان* از مایسا بی داستان امینه دختر جوان الجزایری است که بعد از زلزله مجبور به ازدواج می‌شود. مریم یکی از شخصیت‌های زن رمان *هزار خورشید باشکوه* نوشتهٔ خالد حسینی، نویسندهٔ افغان، نیز مجبور به ازدواج با مردی مُسن می‌شود.

13. این ابیات اشاره دارند به آیات 3 و 4 سورهٔ نسا.

[Downloaded from clrj.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23452366.1400.9.1.6.8]

منابع

- باغداردلگشا، علی (1397). *مشروطه، زنان و تغییرات اجتماعی*. تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- اورتنر، شری (1385). «آیا نسبت زن به مرد مانند نسبت طبیعت به فرهنگ است؟». مترجم فیروزه مهاجر. در *فمینیسم و دیدگاه‌ها*. تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- تانگ، رزمری (1387). *نقد و نظر: درآمدی جامع بر نظریه‌های فمینیستی*. ترجمهٔ منیژه نجم‌عراقی. تهران: نشر نی.
- تایسن، لویس (1387). *نظریه‌های نقد ادبی معاصر*. ترجمهٔ حسین‌زاده و حسینی. تهران: نگاه امروز.
- سعدی، مصلح‌الدین (1381). *بوستان*. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.
- سوادو لی، ناصر و دیگران (1397). «بررسی تطبیقی و تحلیلی جایگاه و نقش زن در مقام مادر و همسر در رمان معاصر ایران و سنگال (با تأکید بر دو رمان شوهر آهوخانم و نامه‌ای بسیار طولانی)». *فصلنامهٔ پژوهش‌های ادبیات تطبیقی*. د6. ش2. صص 1ـ20.
- سلیمی‌کوچی، ابراهیم و سمانه شفیعی (1393). «خوانش تطبیقی دو رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم و دفترچهٔ ممنوع براساس نظریهٔ مؤنث‌نگری در نوشتار زنانه». *فصلنامهٔ پژوهش‌های ادبیات تطبیقی*. د2. ش2. صص 57ـ78.
- قائم‌مقامی، عالمتاج (1345). *دیوان بانو عالمتاج قائم مقامی ژاله*. به‌کوشش پژمان بختیاری. تهران: ابن‌سینا.
- لطافتی، رؤیا و بیتا معظمی‌فراهانی (1397). *ادبیات تطبیقی در نوسان*. تهران: سمت.
- منسبریج، جین، سوزان مولر اوکین و ویل کیملیکا (1387). *دو جستار دربارهٔ فلسفهٔ سیاسی فمینیسم*. ترجمهٔ نیلوفر مهدویان. تهران: نشر نی.

[Downloaded from clrj.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23452366.1400.9.1.6.8]

- میرهادی، منیرالسادات (1393). *تأثیر مدارس دخترانه در توسعهٔ اجتماعی زنان در ایران*. تهران: کویر.

- نجم‌عراقی، منیژه، مرسده صالح‌پور و نسترن موسوی (1382). *زن و ادبیات*. تهران: نشر چشمه.

- Bourdieu, P. (1998). *Domination masculine*. Paris: Seuil.
- Fraisse, G. (1995). *Muse de la Raison*. *Démocratie et exclusion des femmes en Franc*. Paris: Gallimard.
- Hoffmann, P. (1995). *La femme dans la pensée des Lumières*. Genève: Slatkine Reprint.
- Roussea, J-J. (2009). *Emile ou de l'Education*. Paris: Flammarion.
- Salm, C. (1842). *Œuvres Complètes*. t.I, Paris: Firmin didot.

[Downloaded from clrj.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23452366.1400.9.1.6.8]